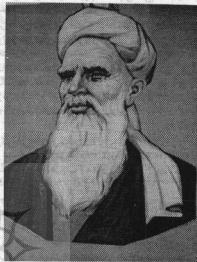


# برخورد ناصر خسرو با مخالفان

از: مجید تقوی



ناصر خسرو شاعری جهت دار و سبببنده است و در برخورد با مخالفان راه تعامل را پیش نمی‌گیرد. لحن او در این موارد بسیار تند و پرخاشگرانه است. بکار بردن الفاظ رکیک و خرد و گاو نیز رنگ دیگری به کلام او می‌دهد و آن را از بعد استدلالی خارج می‌سازد. او زوایای به نادرستی برداشته‌های خود احتمال نمی‌دهد گرچه ادعای میانه روی دارد ولی در عمل چیز این را نشان می‌دهد. خوارگی مکتب و کبر مکتب برده دین رو مؤمن به مفسر بود ای به عالی ۲۳/۲۱۱

## ناصر خسرو و خلفای راشدین:

لحن ناصر خسرو در مورد مخالفان سنی مذهب او که آن همه الفاظ رکیک را نثار آنها و رهبرانشان می‌کند ناشی از ناراحتی‌های روحی او و سبببندی هاین است که فر دژ پستگان می‌کشیده است. او در برخورد با خلفای راشدین حد و میزری را رعایت نمی‌کند و با تندخویی و نفرت از آنها نام می‌برد. ناصر خسرو نسبت به اهل سنت فضاوت پکنواختی ندارد. گفتار او دارای فراز و نشیب است گاه به آنها می‌نازد و لحن تند می‌شود به خود

می‌گیرد و گاه لحن معقول تری دارد. در دیوان گاه به شدت به عایشه می‌نازد ولی در سفرنامه با احترام از او یاد می‌کند و در ذکر شاهد علی (ع) در بصره بادی از جنگ جمل کرده است و با ذکر نام عایشه دعای رضی الله عنها را به دنبال نام او ذکر می‌کند.<sup>۱</sup>

همچنین در توصیف شهر اصفهان از ظفر سلجوقی که سنی متعصبی بوده است با احترام و نیکی یاد می‌کند و می‌نویسد: و چون سلطان مظفر بیک ابوطالب محمد بن میکائیل بن سلجوقی رخصه الله علیه آن شهر گرفته بود. سلطان فرموده بود که سه سال از مردم هیچ نخواستند و او بر آن شهر می‌رفت و پراکنندگان همه روی به وطن نهاده بودند.<sup>۲</sup>

گاه نیز به صراحت اعلام می‌کند که نسبت به خلفای راشدین کینه‌ای ندارد این اتهام - دشمنی با خلفا - را نتیجه شایعات عوام می‌داند.

هیچ با برینگر و عمر لجاج نیست امروز و نه روز محشرم  
کار عامه است این چنین نرفندها نارموده خیره خیره مشکرم  
اینست گوید مذهب نعمان هست و انت گوید شاعری را چاکرم  
گر بخرم هیچ کس را بر کزاف همچو ایشان لامحاله من خرم  
چند پرسوی بر طریق کیستی؟ بر طریق و ملت پیغمبرم  
۲۷۱/۲۲۶

ناسازگاری دو بیان ناصر خسرو به جایی می‌رسد که گاه صلح کلی بین پیروان فریق مختلف اسلام برقرار می‌کند و از این که شیعیان دشمن عمر و اهل سنت شمرده می‌شوند اظهار شکستی می‌کند و راه هر دو گروه را یکی می‌داند که نباید پیروان نسبت به آنها دشمنی و عناد داشته باشند.

وینها که دم زند به حث علی همی گر زانکه دوستند چرا خصم عترتند؟  
وینها که هشتان به ابوبکر دوستی گر دوستند چونکه همه خصم حیدرند؟  
وین سببان که سیرشان بخش حیدرست حقا که دشمنان ابوبکر و عترتند  
۲۲۲/۱۱۲

و خلیفه دوم که گاه به سختی و با بی حرمتی کامل از سوی ناصر خسرو مورد حمله و اتهام قرار می‌گرفت به عنوان مظهر عدل و داد معرفی می‌شود:

چون داد کنی خود عمر تو باشی هر چند که نامت عمر نباشد  
۳۵۹/۱۷۱

می‌توان دریافت که لحن - در مجموع - خشن ناصر نسبت به اهل سنت و اخلاف پیش از آنچه باورهای شخصی او مربوط باشد بازتاب رفتار خشن است که در خراسان نسبت به اسماعیلیه و به طور خاص نسبت به ناصر خسرو داشته‌اند و غیر این صورت نباید اختلاف در بر داشت از باورهای دینی متفکری خودگرا مانند او را به این اظهار نظرهای خشن وادار کند.

با وجودی که اختلاف ناصر با اهل سنت مقوله‌ای اعتقادی است که نباید به احکام فرعیة فقهی کشیده شود ولی او در رویارویی با اهل سنت حتی به ابعاد فقهی نیز دست می‌زند. چون در آن زمان خراسان - که میدان رویارویی اسماعیلیان با اهل سنت بوده است - سنت مذهب بود و مکتب فقهی حنفی در میان توده مردم رواج بیشتری داشته است و کژآمیاز نیز هواداران زیادی در اصول عقاید داشتند ناصر خسرو به هر دو جناح فقهی حنفی و کلامی کژآمی می‌نازد و اهل سنت و درگیری با او را سپاه ابوسیفه می‌خواند.

ای بار خدای و کردگارم

زیرا که به روزگار پیری

دانی که چگونه من به پیمانگان

از بیم سیاه بوحیثیفه

من فضل تو را سپاس دارم

جز شکر تو نیست فمگسارم

تنها و ضعیف و خوار و دارم

بیچاره و ماندند در حصارم

۱۷۱/۷۹

کرامتیه از فرق اهل سنت بوده‌اند که بنیالکذا این گروه، ابو عبد الله محمد بن کرام (متوفای ۲۵۵ هجری) بود. محمد بن کرام از مردم سیستان بود که پنج سالی در مکه سکنی گزید سپس به نیشابور رفت و بوسیله عبدالله - از امراء طاهری خراسان - به زندان اهل بیت از راهی به شام رفت و در برگشت نیز مجدداً توسط محمد بن عبدالله به زندان افتاد. در سال ۲۵۱ از زندان راهی یافت و به بیت المقدس رفت و در آنجا درگذشت.

این کرام از سیستان که زادگاهش بود پیروان زیادی داشت. او از مجتهد بود و برای خداوند جسم و عضو و حرکت قائل بود. سلطان محمود غزنوی ابتدا از پیروان او بود. او بر این باور بود که خداوند در ۱۰۱۰ و ۱۰۱۱ و ۱۰۱۲ (۱۰۱۰ و ۱۰۱۱ و ۱۰۱۲ هجری) در آنسوی، به ایش، بر م، خورد و ذات حق ماس و چسبیده، بر تخت خویش است و عرش جایگاه اوست - با استناد به آیه الرحمن علی العرش استوی.

### ناصر خسرو و کرامتیه:

برخی از کرامتیه بر این باور بودند که خدای تعالی به معلوم ساختن موجودات قادر و توانا نیست آنها بین کلام و قول خداوند فرق می‌گذاشتند و می‌گفتند قول خداوند حادث است ولی کلام او قدیم می‌باشد آنها عقاید غریبی از خود ابراهیم می‌گرفتند از جمله این که نخستین مخلوق خداوند باید جسمی زنده باشد تا بتواند عبرت گیرد در غیر این صورت حکیم نبود. آنان می‌گفتند که از بین پرندگان کرمی که از زمان بلوغ بماند ایمان آورد و کافری که اگر زنده باشد در آینده سزمن شود بر خداوند روا نیست. درباره عصمت پیامبران می‌گفتند گناهی که موجب از بین رفتن عدل و داد شوند و گناهی که مستوجب حد باشند از پیامبران محال است. در مورد نماز مسافر نیز گفتند در بار تکبیر و کافی می‌دانستند فقط کفن و دفن مرده را واجب می‌دانستند همچنین نماز و روزه و حج بدون نیت را قبول داشتند. آنها ایمان را فقط با اقرار بزرگانگانی می‌دانستند و به ضرورت باور قلبی برای ایمان معتقد نبودند. به دلیل نفوذ قایل توجه کرامتیه در خراسان، ناصرخسرو به آنها اهمیت زیادی داده است و در جامع الکمکین بعضی از عقایدشان را به تفصیل ذکر و سپس رد نموده است. ناصر خسرو عقاید کرامتیه را در توحید و جبر مورد نقد قرار داده است. در دیوان گوید:

پیکت گوید به عمر کم نشود ز خلق تا نشینند به جای او دگری

۲۲۲/۱۰۴

اشاره است بر این باور کرامتیه که می‌گفتند خداوند به معلوم ساختن موجودات توانا نیست بنابراین وقتی یک نفر از بین می‌رود باید همان زمان دیگری بوجود آید.

راهبست به دین اندر مر شیعت حق را جز راه حوروی و کرامی و کبابی

۲۲/۲۱

### ناصر خسرو و پرچسب ناصبی‌گری بر مخالفان:

ناصر خسرو مایل است مخالفان مذهب خود را ناصبی بدانند و این واژه بیش از تمام اوصاف دیگر تبار مخالفان می‌شود حتی قصیده

مفضلی با ردیف «ای ناصبی» سروده است که سراسر عیب جوی و حمله به اهل سنت است.

کبابیه: از غلامتیه پیروان احمد بن کمال بودند که ابتدا مردم را به یکی از خاندان امام جعفر صادق می‌خواند و پس از آن خود مدعی رسالت و قیامت گردید. به دلیل وجود باورهای غیر شرعی پیشوایان شیعه از او بیزار شدند. او پس از طرد به وسیله امامان شیعه، خود مدعی امامت و مهدویت شد و خود را قائم منتظر نامید. او می‌گفت هر کس که عالم آفاق را بر عالم انفس تطبیق کند و مناجح و گویش نماید امام است و به سه علم اعلی، فلی، انسانی باور داشت و می‌گفت که در عالم اعلی پنج مکان وجود دارد مکان‌الاماکن که دارای پنج سنگه‌ای نیست و به تمام مکان‌ها احاطه دارد. این مکان همان عرش است. پایین‌تر از مکان‌الاماکن، مکان نفس حیوانی است و در مرتبه پایین‌تر مرتبه نفس انسانی است. احمد بن کمال سپس به بیان ذات خویش پرداخته است و حروف نامش را به عنوان عوامل مختلف فایده آورده است. الف احمد مقابل نفس اعلی و حاء احمد مقابل نفس ناقه و میم احمد مقابل نفس حیوانی و دال احمد مقابل نفس انسانی می‌باشد. احمد کمال میزان را بر دو عالم گذاشته و صراط را بر نفس خویش و گوید بهشت عبارت از وصول به عالم بازاریست و آتش وصل به ضد آن می‌باشد درباره پیامبران معتقد بود که آنان پیشوایان اهل تقلیدند و اهل تقلید نیز گردند اما قائم پیشوای اهل بصیرت است که خردمندان می‌باشند.

استاد محترم آقای دکتر مهدی محقق کبابیه را جزئی از کرامتیه می‌داند. ولی با توضیحات داده شده به نظر می‌رسد که آنها از شیعه‌ای بودن شروع کردند و از شیعه و کلی اسلام نیز خارج شدند.

در بیت دیگری نیز ناصر خسرو می‌گوید:

راهبست بدین اندر مر شیعت حق را جز راه حوروی و کرامی و کبابی

۲۲/۲۱

در این بیت ناصر خسرو کبابیه را مانند کرامتیه منحرف می‌داند بنابراین براساس باور او نیز باید این فرقه غیر از کرامتیه باشد.

گروه «مرجه» مرسته اسم فاعل از ارجاع می‌باشد که به دو معنی به کار رفته است.

الف) انجام دادن کاری پس از کار دیگر و به تعبیر دیگر به تأخیر انداختن یعنی کار هر کس را - از نظر درستی یا نادرستی آن - به روز قیامت واگذار کردن و دوری درباره او را به تأخیر انداختن.

ب) به معنی امیدوار کردن است عنوان ایمنه است مسلمانان را - از مؤمن و ناسق - به زحمت خداوندی امیدوار می‌ساختند و توبیخ از رحمت حق را گناه بزرگ می‌شمرند.

گروهی بر آنند که پیدایش فرقه مرجه الکبیریه سیاسی داشته است نه باور مذهبی. و آن را محدثان، اوایان و مفسرانی که از حیوان نعمت یعنی دروغ سخن است، برخوردار بودند پایه گذاری گردند تا بدین روش مردم را از متهم ساختن حکام اموی سازدند. اینان به مردم القاء می‌کردند که نباید در مورد اشخاص داوری کرد بلکه باید داوری را به احکام الحاکمین که خداوند است در روز قیامت واگذار نمود شاید افرادی را که به مقصد در عمل منتهم می‌کنیم مورد زحمت و عقربان الهی قرار گیرد. آنها به آیه شریفه آنزولن مؤمنون لا تشرالله (توبه ۱۰۷) استناد می‌کردند.

باور مرجه این بود که به همان صورت که عبادت کردن در حالت کفروری سودی ندارد نباید گناه کردن نیز با وجود داشتن ایمان ضروری ندارد و از ایمان نسی‌کند.

پیش از این گفته شد که کلام ناصر خسرو بازتابی از جریانهای محیط اجتماعی زمانش بوده است. در آن عصر مرجئه پایگام گسترده در خراسان داشتند طبعاً ناصر نیز به عنوان حجت مذهبی اسماعیلیان در جزیره خراسان افکار آنها را نقد نموده است.

ابلیس لعین بدین زمین اندر  
یک چند به زاهدی پدید آمد  
بگشاد بدین درون در حیلت  
بگفتا که اگر کسی به صد دوران  
چون گفت که لا اله الا الله  
تا هیچ نماند ازو بدین فتوی  
این ابیات در تعرض به این باور مرجئه می باشد که می گفتند اگر کسی شهادتین را به زبان براند و حرام و حلال را حلال بداند به بهشت می رود هر چند گناهان بزرگی مانند زنا و سرقت و قتل و شرب خمر را نیز مرتکب شود.

ناصر خسرو و دهریان:

دهریان به کسانی گفته می شد که وجود حق تعالی را باور نداشتند و همه چیز را در آفرینش به دهر (روزگار) و طبیعت نسبت می دادند از این رو آنها را طبعیون می گفتند.<sup>۱۰</sup>

این نسبت - دهری - برای منکرین ذات حق از آیه زیر اقتباس شده است:

و قالو ما اله الا حیث انشأ ثبوت و ما یملکنا الا الذهر (غاشیه، آیه ۲۴)  
آنها گفتند نیست جز آن زندگانی نزدیک، می میریم و زنده می شویم و نمی میراند ما را مگر روزگار (دهر)  
چند قدیم نیست سوی دانا  
عالمین هزار بوی رمز و صورت  
بر دهریان بس است گویا ما را  
۱۶۷/۷۷  
از علت بودش جهان بورس  
بفکن به زبان دهریان سودا  
۱۸۲/۸۲

استاد محقق درباره این ابیات می نویسد:

شاید مقصود از دهری و دهریان ابوالعباس ایرانشهری و محمدبن زکریای رازی است که در زادالمسافرین درباره آنان می گوید: اصحاب هیولی چون ایرانشهری و محمد زکریای رازی و جز ایشان گفتند که هیولی جوهری قدیم است و محمدبن زکریا پنج قدیم ثابت کرده است. یک هیولی و دیگر زمان و سه دیگر مکان و چهار نفس و پنجم باری سبحانه و تعالی عما یقول الظالمون علواً کبیراً<sup>۱۱</sup>  
آنگونه که در متن نیز آمده است محمدبن زکریای رازی به وجود خداوند باور دارد ولی به قدمای دیگر نیز باور دارد. در هر صورت با توجه به باورشان به خداوند نمی توان آنها را دهری نامید. لذا بیان آقای دکتر محقق - که با تردید از جانب معظمله بیان شده است - قابل تأمل بیشتری است و وجهی برای پذیرش آن به نظر نمی رسد.

اگر این نظر را در مورد محمدبن زکریای رازی و ابوالعباس ایرانشهری بپذیریم و آنها را به دلیل باور به قدیمی غیر از خدا، دهری بنامیم باید تمام فیلسوفانی - مانند ابن سینا و فارابی و... - را که به قدیم زمانی و حدوث ذاتی هستی معتقدند نیز دهری نامید. ناصر خسرو در

بستی، فلسفی و دهری را از هم متمایز می سازد در صورتی که ایرانشهری و محمد زکریای رازی جزو فیلسوفان محسوب می شوند. و ز فلسفی و مابری و صابی و دهری در خواست این حاجت پرسیدم می بر ۵۱۰/۲۲۲

جایگاه زردشتیان در اندیشه ناصر خسرو:

ناصر خسرو رویارویی آشکاری با زردشتیان ندارد زیرا او چنان در اطمینان است غرق است که به اطمینان از قبول نرسیده است. بر خوردهای او با اهل سنت در خراسان سراسر وجود او را پر کرده است و مجالی برای ستیزه جویی با گرایش های غیر اسلامی ندارد. آنچه از فتوای کلام او برمی آید این است که عملکردهای زردشتیان را با محتوای آری و پازند - کتابهای مقدس زردشتیان - ناسازگار می داند و به آنها یاد آوری می کند که آنچه در دل دارند و - منی است - بر آنچه بر لبشان جاری است - که دهراری حوسمی است - هماهنگی ندارد در حقیقت آنها را به نوعی تفاق متهم می کند که: یسؤلون ما لیس فی قلوبهم: چیزهایی می گویند که در دلشان اثری از آنها نیست.

گردن از بار طمع لاغر باریک شود  
این نبشته ست زرداشت سخن در زند  
۲۰۳/۱۹۰

ای خواننده کتاب زند و پازند  
زین خواندنی زند تاکی و چند  
دل پر ز فضول و زند بر لب  
زردشت چنین نبشت در زند؟

۲۲/۱۱  
فته شدی و بی دین بر آتش غریزی  
آتش پرست گشتی چون مرده زردشتی  
۳۶۶/۱۷۴

ناصر خسرو و هندوان:

ناصر خسرو توجه آشکاری به آیین دیگر ملل نداشته است. تفکر حکمی او متأثر از فلسفه افلاطونی است به فلسفه های هندی، با وجود این که در زمان او با کوشش های غزوانی در فتح هند راه دستیابی به آیین های مختلف هندی برای مسلمانان - به خصوص خراسانیان که مجاور هند بودند - همواره بود اما او به دلیل رسالت مذهبی و درگیرهای فرقه ای که داشته است - بر ویسنانوار - پیرومی در آیین هندوان تمایلی نشان نمی دهد او چنان به غرب جغرافیایی عالم اسلام - مصر - پیوند نخورده بود که به عالم شرق جهان اسلام - هند - نمی اندیشید.

در ابیات پراکنده ای نسبت به آیین هندوان دریافت های متفاوتی داشته است ولی به تفضیل به هیچ اندیشه ای در این زمینه تهرداخته است.

ره هندوان سوی نیرنگو افسون  
ره رویانزی حسابست و الحان  
۸۳/۳۹

بی حکمت نیست بر تو و بهتر  
ترک از حبشی و تازی از هندو  
۱۶۲/۷۵

در بیت اول به آگاهی و مهارت هندوان در علوم غفیه - سحر و جادو - اشاره می کند و رویان را در ریاضیات و موسیقی صاحب نظر می داند.

در بیت دوم تمایلات زردپرستی از خود نشان می دهد و ترکها را بر سحرها و تازیان را بر هندوان برتری می دهد اما حکمت و راز برتری این گروه بر آن گروه چیست با سکوت برگزای می شود.

ناصر خسرو دو پیش نیز به یکی از دانای هندوان یاد می‌کند و به نظر می‌رسد در این عبارت نیم نگامی به کتاب حکیمانه و پندآموز کلبه و دمنه داشته است که بوسیلهٔ خردمندان هشتاد تألیف و پس از آن به حوزة فرهنگ ایران باستان وارد شده است.  
در راه عمر خفته نیاساید ای سر  
گر بایست پرسز ز دانای هندوان  
۲۹۹/۲۳۸

**ناصر خسرو و مانویت:**

مانی در سال ۲۱۶ ز با بل و در قریه‌ای بنام مردینو که گفته‌اند در جای بعد از امروز بوده است به دنیا آمده، گفته‌اند پدر و مادرش هر دو از خاندان نجیبی اوزب بودند. پدرش پاتک از همدان بوده و یک چند در بابل می‌زیسته است، اما بعد به دشت مشیان رفت و با منسله که اجداد صلیبی‌های امروز بوده‌اند بیامیخت. پسرش مانی که در بین این فرقه گنوسی تربیت یافت به زودی تحت تأثیر عقاید و تعالیم دیگر با آنها قطع رابطه کرد. بیست و چند ساله بود که دعوی پیغمبری کرد و خود را از جانب ملکی مأمور شمرد. در حدود ۲۳۳ میلادی مقارن مجلس شاهپور اول به دربار او راه یافت اما از اواخر عمر هرمز به سبب تحریک و سعادت مردیان وضع مانی در دربار سامانی دگرگون شد. عاقبت بهرام به سعادت منوچک گریز کرد و از بازداشت و در سال ۲۷۷ میلادی بگشخت. آیین مانی است مبتنی بر تنویتی و مشرب به نجات، مانی به دو اصل یا دو بن تالیل است. نور و ظلمت که در این عالم در دو حاضر برخلاف دور ماضی این دو اصل به هم آمیخته است. قلمرو نور که از آن «پدر عظمت» است با قلمرو ظلمت که متعلق به سلطان ظلمت است از پدایش آدم اول به هم در آمیخته است و مرز و حدی بین آنها نیست.<sup>۱۲</sup>

ناصر خسرو می‌گوید:  
آنچه زیر روز و شب باشد نباشد یک نهاد  
راه از اینجا جگم شده‌ست ای عاقلان بر مانوی

وز فلسفی و مانوی و صافی و دهری  
درخواست این حاجت و پرسیدم بی مر  
۳۴۵/۱۶۲  
۵۱۰/۲۲۲  
۲۸۲/۱۳۳  
گم از این شد ره مانی که ز یک گوهر  
به یکی صانع ناید شکر و رنجبین

**افلاطون و ناصر خسرو:**

افلاطون یکی از سه فیلسوف شاخص و برجستهٔ یونان باستان که در سال ۴۲۷ قبل از میلاد به دنیا آمده است. از شاگرد سقراط و معلم ارسطو بود که طرح مدینهٔ فاضله از آن اوست. افلاطون عالم مُثُل را نیز بساو داشت و موجودات عالم جسمانی را اشباع و سایه‌های آن وجودهای حقیقی می‌دانست که مانند سایه‌های بازیافتنده در کنار می‌باشند. این نظر و نظریه‌ای که در علم استعدادی داشت از ساولو اختلاف اساسی از شاگرد نامورش ارسطو بود.  
افلوپین و سایر نوافلاطونیان مکتب او متأثر از افکار افلاطون بودند و این افکار بعدها به عالم اسلام نیز رسید و آثارش در حکمت اشراقی اسلام مشهود است. ناصر خسرو به افلاطون احترام می‌گذارد اگر بخواهد در حق کسی بهشتی بر من خودش - غلو کند او را از افلاطون برتر می‌نمایاند و اگر بخواهد اندیشه‌های او اصیل و عمیق جلوه دهد آن را با اندیشه‌های افلاطون می‌سنجد، اما هرگاه مقایسه‌ای بین افکار دینی

- از دید ناصر خسرو - با افکار افلاطون به عمل می‌آورد به تحقیر افکار افلاطون می‌پردازد که هنوز نشان‌دهندهٔ اهمیت است که برای افلاطون قائل است.  
چو سوی حکمت دینی بنیای ره شوی آگه  
که افلاطون همی بر خلق عالم یاد پیامید

۲۰/۱۹  
ز تصنیفات من زادالمسافر  
که معقولات را اصل است و قانون  
تا حواصه مرا ساک نلازارد.  
۱۲۵/۶۵  
سقراط و فلاطون سزایم  
چون من ز حقایق سخن گشایم  
۳۳۳/۱۵۲  
در سخنیام فلاطون بشنودستی  
پیش من خیران چون نقش جلافرستی  
۳۳۷/۱۵۲

چون گشایش‌های دینی تو زلفظش شنوی  
سخن زان پس بر گشایش‌های افلاطون کنی  
در تمام این موارد خود را با افلاطون مقایسه نموده و برتری را در این مقایسه از آن خود می‌داند. با تمام احترامی که ناصر خسرو برای افلاطون قائل است ولی چون متکلمی است که به باورهای دینی مقتید است تفکر فلسفی آزاد را نمی‌پسندد و مردم را از آنها بر حذر می‌دارد.  
ای شده مقنون به قولهای افلاطون  
حال جهان بازی چون خدمت دگرگون؟  
نیست در این هر چهار طبع ازین هیچ  
ای شده مقنون به قولهای افلاطون

۲۹۱/۲۳۴  
این عقل‌ها تمام فلاطونست  
۲۵۷/۱۲۰  
ای رفته بر علوم فلاطونی  
در مواردی نیز افلاطون را می‌ستاید و می‌گوید:  
تا روز حشر نام فلاطونی  
از علم یافت نامور افلاطون

۳۸۲/۱۸۱  
در ستایش از المؤیدین الدین شیروازی داعی معروف اسماعیلی که صاحب خلیفهٔ قاضی و معرفی کنندهٔ او به حضور المستنصر بالله بوده است افلاطون را شایستهٔ چاکری او می‌داند که البته قصدش ستایش از حاجب قاضی است نه از افلاطون بلکه نوعی ستایش برای افلاطون محسوب می‌شود.  
از رشک منم از نگرینش در این شعر  
گویم که خلیفت کوش افلاطون چاکر  
۵۱۲/۲۲۲

**پی‌نوشت:**

- ۱- سفرنامه ناصر خسرو، ص ۱۱۱.
- ۲- همان، ص ۱۸.
- ۳- رکن: ترجمهٔ لغوی بی‌الغرض، از دکتر مشکور، ص ۱۶۲-۱۵۶ و فرهنگ فرق اسلامی، ص ۵-۴.
- ۴- مفاتیح و سه ملت تصحیح دکتر مشکور، ص ۲۸.
- ۵- جامع العکبرین صفحان ۲۵-۲۵.
- ۶- اسناد دکتر محقق ابن بی‌تا در مورد کتابته می‌داند (تحلیل اشعار ناصر خسرو ص ۳۷۵) ولی با توجه به این که کتیبه فرقه‌ای مستقلی را کرامت‌بند و یادگار بیان شده از آن کرامت‌بند است نه داعیه می‌یوان بیت مورد بحث را مربوط به کرامت‌بند دانست.
- ۷- فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۷۱.
- ۸- تحلیل اشعار ناصر خسرو، ص ۳۷۵.
- ۹- تحلیل اشعار ناصر خسرو، ص ۳۶۶.
- ۱۰- در مورد همین بیت، در فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۹۵.
- ۱۱- تحلیل اشعار ناصر خسرو، ص ۳۷۷.
- ۱۲- عدالتمسین زین کوب، نه شری، نه هری، الساسی ص ۷۷ (با تلفظ).